

حقایق پنهان کردن و تباه شدن آینده افغانستان

درس‌هایی که ناتو در افغانستان فراگرفت

نوشته‌ای از جان مانزا دستیار دبیرکل ناتو در عملیات

آن مناقشه را به یاد داشته باشیم، حتی اگر فقط برای این دلیل باشد که از تکرار اشتباهات مشابه در آینده اجتناب شود. من به‌عنوان معاون دبیرکل عملیات در ناتو، مسئولیت مکتوب کردن درس‌هایی را که این سازمان از افغانستان در اواخر سال ۲۰۲۱ آموخته است، بر عهده داشتم. در حالی که این سند، کامل محرمانه است، اما درس‌های اصلی این‌گونه نیستند. در واقع، این درس‌ها برای هر دانشجوی رشته امنیت ملی، مناقشات یا امور بین‌المللی، امری واضح است؛ ابتدا اینکه ناتو در منطقه‌ای از نظر راهبردی، نامرتب و با دشمنی اشتباهی جنگید. دوم اینکه اگرچه اعضای ناتو، مقاصد خوبی داشتند، اما سطح و دامنه مأموریت را بسیار فراتر از سطح راهبردی منافع تعمیم دادند. سوم، ناتو تلاش کرد تا نیروهای امنیتی ایجاد کند که با فرهنگ و ظرفیت فناوری افغانستان همگون نبودند. نکته آخر اینکه، اعضای ائتلاف خود و مردمشان را نسبت به شرایط میدانی فریب دادند. هزاران نفر از نیروهای آمریکا و ائتلاف ناتو، جان، اعضای بدن و

جان منزا، معاون دبیرکل عملیات در ناتو یادداشتی با عنوان «من درباره درس‌های ناتو از افغانستان مطلب نوشتم؛ اکنون، سؤال این است که ما، چه درسی آموخته‌ایم؟»^۱ در تاریخ ۱۱ آگوست ۲۰۲۲ در نشریه «آتلانتیک»^۲ منتشر کرد. در این یادداشت به چهار موضوع «دشمنان خود را با دقت انتخاب کنید»، «بر روی هدف تمرکز داشته باشید»، «یک ارتش دست‌پورده ایجاد نکنید» و «حقایق دشوار را بگویید» پرداخته است. وی همچنین در پایان اشاره می‌کند که در عصر جدید که عصر رقابت قدرت‌های بزرگ است، ناتو نباید منابع ارزشمند خود را در نقاطی که برای منافع اصلی‌اش اهمیت ندارد، هزینه کند.^۳

یک سال از زمان سقوط افغانستان می‌گذرد، در حالی که توجه جهان به موضوعات دیگر، جلب شده است. مهم است که ما، درس‌های کلیدی از

1. John Manza

2. I wrote NATO's lessons from Afghanistan. Now I wonder: What have we learned?

3. Atlanticist

4. منبع: <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/new-atlanticist/i-wrote-natos-lessons-from-afghanistan-now-i-wonder-what-have-we-learned/>

سلامت عقلشان را در افغانستان، از دست دادند. ایالات متحده، متحدان و شرکایش، به کسانی که در افغانستان جنگیده و کشته شدند (از جمله بسیاری از افغانستانی‌های دلاور که در جستجوی یک آینده بهتر برای کشورشان بودند)، بدهکار هستند، زیرا باید بررسی کنند که چرا آن‌ها از دست رفتند، البته با این امید که هرگز چنین اشتباهاتی تکرار نشود.

درس اول: دشمنان خود را با دقت انتخاب کنید

افغانستان، یک کشور محصور در خشکی و فقیر است که از اهمیت راهبردی کمی برای آمریکا یا اعضای ناتو برخوردار است. دانشجویان امور بین‌الملل، این کشور را یک منفعت حاشیه‌ای در نظر می‌گیرند؛ مکانی که با هر تحلیل عینی بیشتر از یک سرمایه‌گذاری کوچک، در منابع آمریکایی ارزش ندارد. این مسئله در تقابل با منافع حیاتی است که باید از آن‌ها دفاع کرد تا از سبک زندگی و موفقیت اقتصادی آمریکایی حفاظت شود. منافع حیاتی، ارزش جنگیدن

را دارند، اما افغانستان، هرگز در زمره منافع حیاتی ایالات متحده یا هر یک از اعضای ناتو، قرار نداشته است. در واقع، به دنبال حملات وحشتناک ۱۱ سپتامبر، می‌توان به آسانی دریافت که چرا آمریکا در افغانستان، گرفتار شده است. طالبان، پناهگاهی امن برای القاعده و اسامه بن لادن فراهم کرد که رهبران سیاسی آمریکا، باید واکنش نشان می‌دادند. البته این واکنش، باید بر اساس سطح منافع سنجیده می‌شد. به طور قطع، ایالات متحده به‌گونه‌ای در افغانستان سرمایه‌گذاری کرد که گویا این کشور، یک اولویت امنیتی بین‌المللی و درجه اول است که صرف جان‌ها و اندوخته‌ای که از تهدید گسترده‌تر نشئت گرفته است، از آن سرزمین دورافتاده بیشتر بود.

پس از حذف رهبران و سران رژیم طالبان در سال ۲۰۰۱، تنها تعداد انگشت‌شماری از گروه‌های تروریستی بین‌المللی در افغانستان باقی ماندند. این احزاب، پراکنده، بی‌اثر و عموماً عاجز از اقدام محکم ضد آمریکا یا دوستان

و متحدانش بودند. در واقع، تهدید قلمرو ائتلاف ناتو، ناچیز و هم‌تراز با تهدیدی بود که از سوی سایر مناطق فاقد دولت، مانند یمن یا ساحل‌ناشی می‌شد. طالبان یک سازمان تروریستی بین‌المللی نبود و تمایلی هم برای حمله به کشورهای خارجی نداشت، بلکه طالبان، یک راهبرد شورشی بلندمدت را پیاده کرد که برای از پا درآوردن متجاوزان خارجی، شکست نیروهای دولتی و باز پس گرفتن کنترل کشور، طراحی شده بود. دشمن واقعی در افغانستان، تروریست‌های بین‌المللی بودند. همان‌گونه که اخیراً گشته شدن ایمن الظواهری نشان داد، آمریکا و متحدانش، می‌توانستند با گروه‌هایی همچون القاعده مبارزه کنند، آن‌هم بدون اینکه افغانستان را اشغال و برای بازسازی‌اش تلاش کنند. اگر اعضای ناتو، تمرکز خود را بر روی هدف اصلی اختلال عملکرد تروریست‌های بین‌المللی در افغانستان می‌گذاشتند، یک مأموریت کوچک و متناسب با شرایط خاص میدانی باقی می‌ماند؛ یک نیروی ضد تروریسم



کوچک ناتو و برخوردار از حمایت کماندوهای افغانستانی، احتمالاً برای این کار مناسب بود.

درس دوم: بر روی هدف تمرکز داشته باشید

در مقایسه با آن چیزی که در نهایت رخ داد، مأموریت سازمان ملل در افغانستان - که پس از حملات ۱۱ سپتامبر اجرا شد - متعادل بود. این مأموریت، شامل چندین هزار نیرو در کابل می شد که برای تأمین امنیت در آنجا حضور داشتند و همچنین، چند صد دیپلمات و کارشناس توسعه برای ساخت توانایی تشکیلاتی افغانستان. در حالی که گروه دوم، ارتباط چندانی با نابودی القاعده نداشتند، این امید و خوش بینی درباره آن چیزی که می تواند محقق شود، وجود داشت؛ رهبران سیاسی ناتو

(همچنین کل جهان) که مقاصد خوبی داشتند، معتقد بودند که افغانستان، می تواند به کشوری بهتر از این هم تبدیل شود. سران غرب با نادیده گرفتن تجارب بریتانیا و روسیه، تلاش کردند تا افغانستان را از آنچه سال ها بوده است، یعنی حکومتی قبیله ای و فاقد پیشینه ای از یک قدرت متمرکز، به یک دموکراسی با مرکزیت کابل تبدیل کنند. زمانی که ناتو کنترل عملیات را در سال ۲۰۰۳ به دست گرفت، شروع به تلاش برای تحقق اهدافی کرد که روز به روز و بیشتر غیر واقعی بود که در جلسات، مقامات این ائتلاف از سران کشورها گرفته تا وزرای امور خارجه و دفاع ترسیم می شدند. ناتو به شکلی پیوسته اهداف و دامنه قلمرو مأموریت خود را گسترش داد و به دنبال استفاده از خوش بینی موجود در آن زمان

بود. بازه زمانی بین سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۱۰، به طور خاص، یک مورد مطالعه را درباره آن چیزی که به «خزش مأموریت»^۱ مشهور است، فراهم می کند.

در آن سال ها، مأموریت از نظر جغرافیایی، گسترش پیدا کرد تا کل کشور افغانستان را دربرگیرد، توان رزمی نیروها از کمتر از ده هزار، به بیش از یک صد هزار افزایش یافت، شبکه ای از گروه های بازسازی استانی^۲ در سطح کشور ایجاد شد تا حاکمیت محلی و رشد اقتصادی را تسریع ببخشد و اهداف اجتماعی نیز توسعه یافتند تا شامل دموکراسی، حقوق زنان، آموزش، تنوع و شمول قومی و مبارزه با فساد شوند. صدها میلیارد دلار در راستای تلاش برای تقویت نهادهای افغانستان،

1. Mission Creep
2. Provincial Reconstruction Teams

پرداخت حقوق معلمان و ساخت مدارس، کلینیک‌های درمانی، مقرهای نظامی، پادگان، جاده‌ها و پل‌ها صرف شدند؛ بخشی از فهرست تقریباً بی‌پایان پروژه‌ها و برنامه‌هایی که برای بهبود کیفیت زندگی افغانستانی‌ها، طراحی شده بود. البته در نهایت، این منابع و هزینه‌ها در بسیاری از موارد تلف شدند، آن هم در مکانی که برای آمریکا و اعضای ناتو، منفعت حیاتی نداشت و در حمایت از دولتی که نالایق و فاسد بود.

درس سوم: یک ارتش دست‌پرورده ایجاد نکنید

وقتی به این امر نگاه می‌کنیم که چرا نیروهای امنیتی و نظامی افغانستان، با این سرعت دچار فروپاشی شدند؟ پاسخ روشن است؛ زیرا آن‌ها براساس یک الگوی آمریکایی و ناتویی بنا شده بودند که از نظر فرهنگی با افغانستان همخوانی نداشت. مبارزان افغانستانی نسل‌های گذشته - که بریتانیا و شوروی را شکست داده بودند- به سخت‌کوشی و سختی جسمانی و ذهنی، تبحر در پنهان‌کاری و شجاعت در شرایط جنگی

مشهور بودند؛ اما ایالات متحده، کنترل این جنگجویان کوهستانی مورد افتخار را به دست گرفت، آن‌ها را در الگوی خود قرارداد و در عین حال، توانایی‌ها و نقاط ضعف ذاتی آن‌ها را نیز نادیده گرفت. نیروهای افغانستانی، بیشتر باید متحرک و پویا و سربازان پیاده سبک‌وزنی باشند که در میان مردم، زندگی کرده و بر حداقل امکانات لجستیک تکیه کنند. در اینجا، ظواهر و تجملات یک ارتش غربی بر ارتش افغانستان تحمیل شد که به جای راه رفتن و استفاده از الاغ برای حمل ادوات نظامی، شروع به استفاده از کامیون‌هایی کردند که باعث محدودیتشان به جاده‌ها شد و همچنین، در بالگردهایی پرواز کردند که بسیار گران‌قیمت و نگهداری از آن‌ها پیچیده بود. سربازان افغانستانی باید در جوامع محلی که از آن‌ها دفاع می‌کردند، زندگی کنند اما در عوض، ایالات متحده و هم‌پیمانان او در ناتو، اقدام به ساخت پایگاه‌هایی برای این نیروها کردند تا آن‌ها در این ساختمان‌های گران‌قیمت، سکونت کرده و در سالن‌های غذاخوری غذا بخورند. وقتی زمان گشت زنی یا انجام سایر

عملیات رزمی فرامی‌رسید، این نیروها دقیقاً مانند نیروهای خارجی، از پایگاه خود به حومه شهر اعزام می‌شدند. در واقع، برخلاف طالبان و مجاهدانی که قبل از آن‌ها بودند، سربازان پیاده افغانستانی که آمریکا و ناتو، آن‌ها را آموزش داده و تجهیز کرده بودند، برای مشارکت در نبرد نزدیک مردد بودند، مگر اینکه یک هواپیمای ائتلاف بر فراز منطقه، برای پشتیبانی از آن‌ها ظاهر می‌شد. البته یک استثناء قابل توجه، کماندوهای افغانستانی بودند که شجاعانه و درخشان عمل می‌کردند؛ این نیروها که از نیروهای ویژه آمریکایی الهام گرفته بودند، با سنت نظامی افغانستان همخوانی داشتند، زیرا آن‌ها در گروه‌های کوچک، عمل کرده و از روش ضربه و ترک میدان نبرد استفاده می‌کردند. البته تعدادشان بسیار کم بود و بروکراسی نظامی - که ارتش افغانستان را احاطه کرده بود- مانعی برای آن‌ها به حساب می‌آمد.

در طول جنگ، ژنرال‌های فاسد افغانستان، قدرت جنگی نیروهایشان را با غارت ثروت، غذا و تسلیحات نابود کردند.



البته با عقب نشینی نیروهای آمریکایی و ناتو، روشن شد که کامیون‌ها و بالگردهای ارتش افغانستان بدون حمایت ده‌ها هزار بیمان‌کار، امکان حرکت هم ندارند. نیروهای محلی که دارای فرماندهی ضعیف بوده و فرماندهانشان، آن‌ها را تنها گذاشته بودند، تسلیم جنگجویان بانگیزه و باتجربه طالبان شدند؛ افرادی که از سنت فرهنگی- نظامی آن‌ها استفاده کرده و خود را به یک بروکراسی خارجی تحمیل شده محدود نکردند.

درس چهارم: حقایق دشوار را بگویید

این اصل بدیهی قدیمی وجود دارد که «جنگ، مهم‌تر از آن است که به ژنرال‌ها سپرده شود»، لذا منطقی است که ژنرال‌های ناتو، بیش از حد به مناقشه نزدیک بودند تا بتوانند به شکلی عینی

و واقعی، درباره جنگ فکر کنند. آن‌ها بخش اعظم زندگی حرفه‌ای خود را صرف رهبری نیروها در نبردهای جاری در سرتاسر هلمند، قندهار و خوست کرده بودند. جنگ برای آن‌ها، یک جنگ شخصی بود، زیرا مردان و زنانی را در میدان نبرد از دست داده بودند و اگر نیروهای ائتلاف، قرار بود که فقط از صحنه کنار بروند و آن ایثارگری‌ها را بی‌اثر کنند، مورد لعن و نفرین قرار می‌گرفتند. در نتیجه، گزارش‌ها از میدان نبرد، اغلب بیش از حد خوش‌بینانه بوده و در طول روال اداری نامه‌نگاری در سلسله فرماندهی، اهمیت و اضطراب خود را از دست می‌دادند. سران غیرنظامی درواشنگتن نیز به‌طور خاص، مستحق سرزنش زیاد هستند، زیرا بسیاری از منصوبان سیاسی در وزارتخانه‌های امور

خارج و دفاع، بیشتر نگران حفظ شانس رئیس‌جمهور وقت برای انتخاب مجدد بودند تا اظهار حقیقت درباره فقدان پیشرفت در افغانستان. برخی سازمان‌ها و افراد شجاع نیز بودند که از همان ابتدا درست می‌گفتند. سازمان سیا و آژانس اطلاعات دفاعی^۱ ده سال قبل از فروپاشی، روشن ساختند که بعید است، عملیات مقابله با شورش موفقیت‌آمیز باشند. سرمفتش ویژه برای بازسازی افغانستان^۲ (جان سوپکو)^۳، زمانی که موضوع بازسازی و توسعه نیروهای امنیتی افغانستان مطرح شد، با شجاعت، گزارشی از شکست در پی شکستی دیگر را ارائه کرد. همچنین، نهاد فری پرس^۴، به شکلی دقیق و

1. Defense Intelligence Agency
2. Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction
3. John Sopko
4. Free Press

گام‌های کوچک

در حالی که هیچ دو جنگی، هرگز مشابه هم نیستند، اما درس‌های مبارزات و تلاش‌های ضد شورش برای بازسازی مناطق آسیب‌دیده از مناقشات یا کشورهای فروپاشیده، تقریباً جهانی هستند و نه ناتو و نه هیچ متحد دیگری، نباید در دام مشابهی گرفتار شود. مأموریت کنونی ائتلاف در عراق، دلیل خوبی برای این مفهوم است که این نیرو، چگونه می‌تواند این مداخلات را با یک تأثیر خفیف‌تر و پایدارتر انجام دهد. مأموریت ناتو در عراق، حول محور یک اثر و دامنه عمل کوچک متشکل از چند صد سرباز می‌چرخد که تقریباً متمرکز بر توسعه توانایی در ارتش عراق هستند؛ این مأموریت، آگاهانه از مداخله در بازسازی و اقدامات توسعه‌ای هزینه‌بر، زمان‌بر و همچنین، مداخله در امور دولتی عراق اجتناب می‌کند. البته اهداف آن، معقول بوده و معیارهای خروج - که محرمانه هستند - منعکس‌کننده سطح تعهدی هستند که اعضای ناتو از نظر سیاسی پس از شکست در افغانستان، آماده پذیرش

در قالب گزارش‌های متعدد از میدان نبرد، نشان داد که دولت افغانستان و نیروهای امنیتی این کشور، نالایق، آکنده از فساد و محکوم به شکست هستند. در پایان، فقط یک رهبر غیرنظامی، می‌تواند نگاهی عینی به افغانستان داشت باشد و در نهایت، درک کند که تلاش‌ها ناکام بوده‌اند. سیزده سال پیش، جو بایدن^۱، در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما^۲ - که از یک موج عظیم خبر داد - به شکلی ناخودآگاه می‌دانست که سرمایه‌گذاری گسترده در منطقه‌ای که نهایتاً از نظر راهبردی اهمیتی برای ایالات متحده ندارد، با اهدافی که همواره در حال افزایش بودند و در حمایت از دولتی عاجز از انجام وظایفش، محکوم به شکست است. یکی باید حقیقت را بگوید و این وظیفه، به او محول شده است.

آن هستند. با در نظر گرفتن این مسئله، درس واقعی افغانستان، این است که اعضا می‌توانند مأموریت‌هایی را در نقاط دشواری انجام بدهند که از نظر راهبردی، حائز اهمیت نیست، اما دامنه و سطح این مأموریت‌ها، باید با اهمیت راهبردی نسبی کشور میزبان برای منافع اعضا سنجیده شود. در مورد مأموریت ناتو در عراق، این امر به معنای کمک به نیروهای محلی برای ممانعت از ایجاد پناهمگاهی است که دولت اسلامی^۳ و سایر گروه‌های تروریستی با استفاده از آن، می‌توانند اروپا و ایالات متحده را مورد هدف قرار دهند. این، یک تحلیل بنیادین و اساسی است، زیرا در عصر جدید رقابت قدرت‌های بزرگ، ناتو نمی‌تواند منابع ارزشمند خود را در نقاطی که برای منافع اصلی‌اش اهمیت ندارد، صرف کند تا نکند که این ائتلاف، با خطر شکست در مناقشات آتی، در مناطقی که واقعاً حائز اهمیت هستند، روبه‌رو شود.^۴

مترجم: هادی قربانیار

3. Islamic State

4. نویسنده: جان منزا John Manza

1. Joe Biden

2. Barack Obama